

نقش آفرینی تأویلی اهل بیت (علیهم السلام) در تعمیق معنایی نقصان ارض: الگوی حیات و ممات تمدنی

رضا ملازاده یامچی^۱

چکیده

این پژوهش با رویکرد تحلیل تاریخی-مفهومی به واکاوی نقش تأویلی روایات اهل بیت (علیهم السلام) در بسط و تعمیق معنایی آیه شریفه «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» می‌پردازد. در گام نخست، مقاله قرائت‌های صرفاً واقع‌گرایانه و جغرافیایی از این آیه، مانند غلبه سیاسی یا کاهش قلمرو را که با سیاق نزول مکی آیه ناسازگار است، مورد نقد قرار می‌دهد. در برابر این برداشت‌ها، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که روایات اهل بیت (علیهم السلام) در مقام یک عامل تأویلی-هرمنوتیکی فعال، با احیای ظرفیت‌های مغفول در واژه «أطراف» (اشراف و بزرگان)، دلالت آیه را از یک تهدید تاریخی-سرزمینی به سطحی جهان‌شمول و معرفتی ارتقا می‌دهند. بر اساس این خوانش تأویلی، نقصان زمین نه به معنای کاهش جغرافیایی، بلکه نشانه‌ای از زوال معرفتی و فقدان علما است که به مثابه سنتی الهی، نشانه افول حیات تمدنی و گسست نظام دانایی جوامع تلقی می‌شود. این تفسیر، ضمن هماهنگی با لحن و محتوای آیات مکی قرآن که بر هشدار نسبت به فروپاشی معرفتی و اخلاقی تأکید دارد، چارچوبی مفهومی برای تحلیل نسبت حیات و ممات تمدنی ارائه می‌کند. پژوهش حاضر نقش محوری تقلید در تبیین ابعاد باطنی و تمدنی وحی را آشکار ساخته و از رهگذر تعمیق معنایی، درکی نو از پویایی‌های معرفتی قرآن فراهم می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: نقصان ارض، تعمیق معنایی، حیات تمدنی، روایات تأویلی، زوال معرفتی.

۱. پژوهشگر پسا دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۰۴/۰۳/۰۷ تاریخ پذیرش: ۰۴/۰۵/۰۸

درآمد

در میان آیات کتاب الله المجید، نصوصی وجود دارد که به جهت تکرر دلالات و استبطان معانی در واژگان، مترجمان و مفسران را با تحدی‌های بنیادین مواجه می‌سازد. عبارت «أَنَا نَاتِي الْأَرْضِ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»، که در آیه ۴۱ سوره رعد و ۴۴ سوره انبیاء، با بیانی تهدیدآمیز و تقریعی نازل شده، مصداق باز چنین آیاتی است. ترجمه رایج این آیه به صورت «ما به زمین می‌پردازیم و از جوانب آن می‌کاهیم» (فولادوند، ۱۳۷۶: ۳۲۵) یا «از اطراف آن کم می‌کنیم» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵۴)، اگرچه از نظر انطباق صوری با واژگان عربی صحیح به نظر می‌رسد، اما در سطح مفهومی، پرسش‌های بنیادی را برای مخاطب به‌جا می‌گذارد: این نقصان از اطراف ارض دقیقاً به چه معناست؟ آیا این فرآیندی فیزیکی-جغرافیایی است یا استعاره‌ای از پدیده‌ای دیگر؟ و این چگونه به‌عنوان یک آیت عبرت‌آموز برای مشرکان عمل می‌کند؟

برای فهم این پویایی تفسیری و تطوّر دلالات، این پژوهش از روش تحلیل تاریخمند دلالت استفاده کرده است. در این دیدگاه، فهم یک نصّ مقدّس، فرآیندی گفتمان‌محور میان نصّ و سنت متأثر آن است. بر این اساس، اصطلاحات محوری این پژوهش بدین شکل تبیین می‌شوند: عاملیت تأویلی در این مقام، سنت روایی اهل بیت (علیهم‌السلام) است که صرفاً یک شارح منفعل نیست، بلکه عاملی فاعل است که با برجسته‌سازی ظرفیت‌های مکنون متن، افق معنایی جدیدی را برای مخاطب می‌گشاید. ارتقای دلالت یا تحوّل حکمی معنا، نتیجه عمل این عاملیت تأویلی است که در آن، محور دلالت از قرائت غلبه سرزمینی به قرائت زوال معرفتی انتقال می‌یابد. این ارتقا، از رهگذر تعمیق و تعمیم معنایی حاصل می‌شود؛ یعنی روایات با استحضار معنای ریشه‌دار اطراف (به معنای اشراف و کرائم)، رسالت آیه را از یک واقعه تاریخی-جزئی به یک سنت الهی جهان‌شمول اعتلا می‌بخشند. این رویکرد تحلیلی، امکان درک دقیق‌تری از کیفیت این تحوّل و نقش بنیادین حدیث در آن را فراهم می‌آورد و نقطه عزیمت این تحقیق را تشکیل می‌دهد.

ابهام اولیه در معنای آیه، به تدریج در تاریخ تفسیر به یک دوگانگی گفتمانی بنیادین منجر شده‌است. از یک سو، خوانش غلبه سرزمینی قرار دارد که «نقصان ارض» را در چارچوب یک رخداد تاریخی-سیاسی، یعنی فتوحات اسلامی و کاستن از قلمرو کفر تفسیر می‌کند (برای نمونه، نک. طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۷/۱۳). از سوی دیگر، خوانش زوال معرفتی مطرح است که این نقصان را نه امری جغرافیایی-ارضی، بلکه یک سنت الهی اجتماعی، یعنی فقدان علما و نخبگان فکری می‌داند (برای نمونه، نک. قمی، ۱۳۶۳: ۳۶۷/۱).

این مقاله استدلال می‌کند که این ثنویت صرفاً یک اختلاف در تعیین مصداق نیست، بلکه نمایانگر دو جهان‌بینی متفاوت نسبت به ماهیت سُنن الهی، تعریف قوام جامعه و منشأ تهدیدات وجودی آن است. این پژوهش، حرکت از گفتمان اول به دوم را نه یک انتخاب تفسیری ساده، بلکه

یک تحوّل حکمی تعیین کننده می‌داند که نقش محوری سنت روایی در مهندسی آن، کمتر مورد واکاوی قرار گرفته است. بر این اساس، فرضیه تحقیق به این صورت مطرح می‌شود که سنت روایی، با فعال سازی ظرفیت های مکنون واژگانی و ارائه یک تفسیر حاکم، به مثابه یک عاملیت تأویلی عمل کرده و معنای «نقصان ارض» را از یک واقعه سیاسی به یک سنت اجتماعی-معرفتی بازسازی می‌کند. برای آزمون این فرضیه، پژوهش حاضر می‌کوشد به پرسش های بنیادین زیر پاسخ دهد: ۱. مبانی معرفت شناختی و چالش های درون متنی (به ویژه سیاق مکی) که انسجام تفسیر غلبه سرزمینی را تضعیف می‌کنند، کدام اند؟ ۲. سنت روایی فریقین چگونه و با تکیه بر کدام سازوکار زبان شناختی-کلامی، بدیل تفسیری فقدان علما را به عنوان یک نظریه منسجم و قدرتمند تثبیت می‌کند؟ ۳. این ارتقای دلالت چه دلالت های عمیقی بر تفاوت در تلقی دو مکتب از مفاهیم کلیدی قوام جامعه، منشأ تهدید و مرجعیت دارد؟

نقد گفتمان غلبه سرزمینی

بیشتر متون تفسیری، به ویژه در میان اهل سنت، آیه «نقصان ارض» را در چارچوب رخدادهای تاریخمند صدر اسلام و فتوحات مسلمین تأویل می‌کنند. برای تبارشناسی دقیق این دیدگاه، ابتدا گستره و عمق نفوذ آن در متون تفسیری محوری بررسی شده و سپس، چالش های بنیادینی که انسجام منطقی این گفتمان را تضعیف می‌کند، به ویژه ناسازگاری آن با سیاق مکی آیات، مورد واکاوی انتقادی قرار داده شده است.

۱. بازنمایی «نقصان ارض» به مثابه فتح الفتوح

در تفاسیر عامّه، رویکرد غالب به آیه «نقصان ارض»، تفسیری است که آن را در چارچوب یک رخداد تاریخی-نظامی صورت بندی می‌کند. این قرائت، ارض را به ارض الکفر و نقصان را به فتوحات تدریجی مسلمین و محدود قلمرو جغرافیایی شرک، تأویل می‌کند. این دیدگاه، که در آثار مفسران برجسته از سده های نخستین تا دوران معاصر بازتاب یافته، آیه را به یک بشارت به نصرت برای پیامبر و تهدیدی عینی برای مشرکان قریش بدل می‌کند. برای نمونه، مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰)، از متقدمین مفسران، به صراحت ارض را ارض مکه و نقصان از اطراف را غلبه یافتن پیامبر و مؤمنان بر مناطق پیرامونی آن معرفی می‌کند. غلبه ای که زوال شوکت کفار و افزایش قوّت مسلمین را به نمایش می‌گذاشت (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۳۸۳/۲). این تلقی، در آثار بعدی نیز با قوّت ادامه می‌یابد. طبری (۱۴۱۲: ۱۱۷/۱۳)، پس از برشمردن اقوال مختلف، قول مبتنی بر «ظهور المسلمین علی المشرکین و فتح ارض بعد ارض» را اولی الاقوال بالصواب (نزدیک ترین قول به صواب) می‌داند. او این تفسیر را به چهره های شاخصی چون ابن عباس، عکرمه و حسن بصری مستند و استدلال می‌کند که این معنا با سیاق تهدیدآمیز آیه علیه کفار و وعده نصرت الهی به پیامبر سازگارتر است.

این گفتمان تفسیری در آثار مفسران بزرگ بعدی نیز به یک اصل مُسَلَّم تبدیل شد. زمخشری (۱۴۰۷: ۵۳۵/۲) در الکشاف، «نقصان دار الحرب و زیاده فی دار الإسلام» را مدلول اصلی آیه دانسته و آن را یکی از «آیات النصره و الغلبه» برمی‌شمرد. فخر رازی (۱۴۲۰: ۵۳/۱۹) نیز با همین رویکرد، استدلال می‌کند که استیلاي مسلمان بر اطراف مکه و کاستن از قدرت کفار، از قوی‌ترین علامات و امارات بر این است که خداوند به وعده خود عمل خواهد کرد. این تفسیر آن‌چنان فراگیر می‌شود که مفسران متأخرتر مانند بیضاوی (متوفای ۶۸۵)، ابوالسعود (متوفای ۹۸۲) و آلوسی (متوفای ۱۲۷۰) نیز آن را به‌عنوان مدلول اصلی و راجح تکرار می‌کنند و «اتیان الارض» را تصویری از حرکت سپاهیان اسلام به سوی سرزمین‌های کفر برای محدودسازی قلمرو آنها می‌دانند (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۹۰/۳؛ ابوالسعود، ۱۹۸۳: ۲۸/۵). حتی مفسران معاصری چون محمد متولی الشعراوی نیز با همین نگاه، «نقصان ارض» را به فرایند تدریجی پیوستن قبایل اطراف مکه به دایره اسلام و در نتیجه، تنگ شدن دایره کفر در برابر دیدگان قریش تفسیر می‌کنند (شعراوی، ۱۹۹۱: ۷۴۰۵/۱۲). سیطره این قرائت نشان می‌دهد که بخش بزرگی از سنت تفسیری اهل سنت، در مواجهه با این آیه، به دنبال یافتن یک مصداق تاریخی ملموس و عینی بوده و فتوحات صدر اسلام را روشن‌ترین تبیین برای این نقصان الهی یافته است.

۲. تحدی سیاق نزول و تزلزل مبانی قرائت سرزمینی

با وجود سیطره چشمگیر قرائت سرزمینی - نظامی، این گفتمان با یک تحدی بنیادین و تاریخمند مواجه است که انسجام درون‌بنیاد آن را تضعیف کرده و حتی نخبگان تفسیری متقدم و متأخر را به ارائه توجیهات ثانویه و تفاسیر جایگزین واداشته است. این تحدی، ناسازگاری تاریخی میان موقعیت نزول آیات و مصداق تفسیری ارائه شده است.

هر دو سوره رعد و انبیاء، به اتفاق نظر جمهور قرآن‌پژوهان، در دوره مکی نازل شده‌اند؛ دورانی که هنوز فتوحات اسلامی و توسعه سرزمینی به معنای مصطلح آن آغاز نشده بود و جامعه مسلمان در مکه در فشار و محاصره قرار داشت. این انفکاک دلالت میان تهدید مکی و مصداق مدنی، اعتبار تفسیر غلبه سرزمینی را با پرسشی اساسی روبه‌رو می‌کند. این چالش به قدری مهیب است که مفسران بزرگی که به نقد سیاقی این مسئله التفات داشته‌اند، برای صیانت از انسجام متن و توجیه دلالت آیه، ناگزیر به یکی از این تدابیر تأویلی پناه برده‌اند:

الف) حکم به مدنی بودن آیه: برخی برای رفع این تعارض، احتمال مدنی بودن این آیه خاص در یک سوره مکی را مطرح کرده‌اند تا بتوانند آن را بر فتوحات پس از هجرت تطبیق دهند. این راهکار، خود اعترافی ضمنی به وجود ناسازگاری ذاتی در فرض مکی بودن آیه و اقتضای دلالت آن است (برای نمونه، نک. ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۳۱۹/۳).

(ب) حمل آیه بر تهدید به هلاکت اُمم سالفه: گروهی دیگر از مفسران، با حفظ سیاق مکی، آیه را ناظر به عذاب استیصال و هلاکت امت‌های گذشته دانسته‌اند که مشرکان در سفرهای تجاری خود، آثار ویرانی سرزمین‌هایشان را مشاهده می‌کردند. آیت‌الله سبحانی (۱۳۹۵: ۱۶۵/۱۵) با تأکید بر اینکه در زمان نزول آیه، مسلمانان خود در تنگنا بودند، این دیدگاه را تقویت می‌کند و بر شمولیت تهدید تأکید می‌کند.

(ج) حمل آیه بر وقایع قریب الوقوع در عهد مکی: علامه طباطبایی (۱۳۹۰: ۳۷۸/۱۱) نیز با رد صریح حمل آیه بر فتوحات به دلیل مکی بودن سوره، آن را ناظر به وقایعی نزدیک‌تر مانند وعده شکست مشرکان در وقایعی نظیر جنگ بدر و کتابه‌ای کلی‌تر از سنت «إهلاک اُمم» می‌داند.

نکته کلیدی در این استناد آن نیست که مفسرانی چون علامه طباطبایی یا آیت‌الله سبحانی لزوماً قرائت زوال معرفتی را در این آیه تأیید کرده‌اند؛ بلکه اهمیت حیاتی آن در این است که همگی، به‌عنوان مفسرانی مُدَقِّق و سیاق‌گرا، اصل وجود خلل در تفسیر رایج را به روشنی تشخیص داده‌اند. تلاش آنان برای جستجوی مصادیق دیگر (مانند مدنی دانستن، هلاکت امت‌های پیشین و یا جنگ بدر) خود بهترین گواه بر این است که تفسیر آیه به فتوحات متأخر، از نظر موقعیت نزول و دلالت تهدید با تحدی جدی روبه‌روست. همین تزلزل بنیادین در دل گفتمان سرزمینی است که افق جدیدی را برای جستجوی یک قرائت بدیل و منسجم‌تر، که بتواند با اقتضای سیاق مکی سازگار باشد، هموار می‌سازد؛ قرائتی که در گفتمان رقیب، یعنی زوال معرفتی، تبلور یافته است.

تأسیس گفتمان زوال معرفتی

پس از نقد و بررسی قرائت سرزمینی و آشکار شدن تحدی‌های درونی آن (به‌ویژه چالش سیاق مکی)، اینک نوبت به تحلیل گفتمان بدیل، یعنی زوال معرفتی می‌رسد. این بخش از پژوهش استدلال می‌کند که شالوده این قرائت، برخلاف گفتمان پیشین، نه بر رخداد‌های تاریخی-نظامی، بلکه به‌طور انحصاری بر یک سنت روایی قدرتمند و ریشه‌دار استوار است. در ادامه، ابتدا نشان داده خواهد شد که چگونه تفسیر «نقصان ارض» به فقدان علما به یک نقطه تلاقی و اجماع شگفت‌انگیز در میراث حدیثی فریقین بدل شده است. سپس، سازوکار تأویلی این تحوّل حکمی معنا و پیامدهای آن در تعمیم رسالت آیه از یک واقعه تاریخی-جزئی به یک سنت الهی جهان‌شمول، مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

۱. فقدان علما

درست در نقطه مقابل قرائت تاریخ‌محور و سرزمینی، گفتمان زوال معرفتی با اتکای مطلق بر سنت روایی، بنیادهای خویش را استوار می‌سازد. این قرائت، «نقصان ارض» را نه یک تحوّل جغرافیایی-

خارجی، بلکه یک بحران درونی و اجتماعی، یعنی فقدان علما، معرفی می‌کند. نکته شایان تأمل آن است که این تفسیر، برخلاف بسیاری از موارد اختلافی، یک نقطه تلاقی و همگرایی شگفت‌انگیز میان میراث حدیثی شیعه و اهل سنت است. این اجماع روایی، فراتر از یک اشتراک ساده، نشان‌دهنده وجود یک دغدغه مشترک و ریشه‌دار در وجدان دینی نخستین نسل‌های مسلمین درباره نقش محوری معرفت و مرجعیت علمی در قوام جامعه است.

در سنت حدیثی امامیه، این تفسیر با صراحت و قاطعیت کامل از سوی ائمه اطهار بیان شده و به یک اصل تفسیری مُسَلَّم بدل شده است. قمی (۱۳۶۳، ۳۶۷/۱) ذیل آیه، بی‌هیچ قول دیگری، آن را به «موت علمائها» تفسیر می‌کند. در روایتی محوری از امام باقر (ع) که در اصول کافی نقل شده، از امام سجاد (ع) روایت شد که آنچه تحمّل مرگ و شهادت در راه خدا را برای ایشان آسان می‌کند، همین آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» است که آن را «ذهاب العلماء» می‌دانستند (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۱/۳، به نقل از کلینی). این روایت کلیدی، بدون آنکه مدلول تهدیدآمیز آیه برای کافران را نفی کند، لایه‌ای معنایی عمیق‌تر و افقی جدید برای مخاطب مؤمن می‌گشاید. در این قرائت، «نقصان ارض» دیگر صرفاً یک پدیده بیرونی برای عبرت گرفتن از سرنوشت دیگران نیست، بلکه یک سنت الهی جاری است که مؤمنان نیز در بطن آن زندگی می‌کنند. فهم این نکته که فقدان اولیای الهی و علما، بخشی از همین سنت قرآنی است، به رخداد تلخ شهادت و مرگ، معنایی تسلی‌بخش می‌بخشد و آن را در چارچوب یک قانون الهی قابل فهم می‌سازد. همچنین در روایتی مُرْسَل از امام صادق (ع) که شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل کرده، ایشان در پاسخ به پرسش از معنای آیه، به کوتاهی و قاطعیت می‌فرمایند: «فقد العلماء» (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۳).

این دیدگاه به طرز چشمگیری در سنت تفسیری اهل سنت نیز ریشه‌های عمیقی دارد. گزارش‌های متعددی، این تفسیر را به ابن عباس، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین مفسران صحابه، نسبت می‌دهند. در یکی از این اقوال، او «نقصان ارض» را به «ذهاب علمائها و فقهایها و خیار أهلها» معنا می‌کند (طبرانی، ۲۰۰۸: ۲۳/۴؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۰۶/۴). این قول از چهره‌های شاخص تابعین مانند مجاهد نیز با همین صراحت نقل شده است: «الموت، موت علمائها و فقهایها» (عبدالرزاق، ۱۴۱۱، ۲۹۴/۱). این همگرایی روایی، در تفسیر ثعلبی (۱۴۲۲: ۳۰۱/۵) به اوج خود می‌رسد، آنجا که حدیث مشهور نبوی درباره «قبض علم» از طریق «قبض علما» نقل می‌شود: «إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً... ولكن يقبض العلم بقبض العلماء». ثعلبی این حدیث را مستقیماً ذیل آیه آورده و آن را کلید فهم «نقصان ارض» معرفی می‌کند.

این تلاقی و هم‌صدایی در سنت روایی فریقین، بیش از آنکه تصادفی باشد، نشان‌دهنده این است که از همان آغاز، یک جریان فکری قدرتمند در مقابل تفسیر سیاسی-نظامی وجود داشته که

ماهیت انذار الهی در آیه را باز تعریف کرده و خطر اصلی برای قوام جامعه اسلامی را نه در مرزهای جغرافیایی، بلکه در مرزهای معرفتی آن جستجو می کرده است.

۲. پاسخ به بحران فقدان مرجعیت

این هم‌صدایی روایی در خلأ تاریخی شکل نگرفته است. در پاسخ به این پرسش که این روایات در چه زمینه‌ای تبیین شده‌اند، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که خوانش زوال معرفتی، پاسخی مستقیم به بحران فقدان مرجعیت در نسل‌های نخستین جامعه اسلامی بوده است. با رحلت رسول خدا ﷺ و شهادت یا وفات چهره‌های اصلی صحابه و ائمه اطهار، جامعه اسلامی با این اضطراب وجودی مواجه شد که چگونه میراث علمی و معنوی بنیادین خود را صیانت کند؛ دغدغه‌ای که در حدیث نبوی مشهور قبض علم از طریق قبض علما نیز بازتاب یافته است (ثعلبی، ۱۴۲۲، ۳۰۱/۵).

روایات تفسیری، شاهی قاطع بر گره خوردن این آیه با بحران مرجعیت هستند. برای نمونه، تفسیر «نقصان ارض» به موت علما مستقیماً به رخداد تلخ شهادت امیرالمؤمنین علی علیهما السلام پیوند زده شده است؛ چنان‌که نقل شده ابن عباس در آن روز با تلاوت این آیه گفت که امروز با شهادت او، علم از سرزمین مدینه نقص پیدا کرد (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۳، به نقل از ابن شهر آشوب). همچنین، روایتی محوری از امام سجاد علیهما السلام نشان می‌دهد که ایشان برای تسکین مصیبت شهادت‌ها، به همین آیه و تفسیر آن به «ذهاب العلماء» تمسک می‌جستند (همان، ۲۷۱/۳، به نقل از کلینی).

بنابراین، این تفسیر صرفاً یک دیدگاه انتزاعی نیست، بلکه یک راهبرد تأویلی برای معنابخشی به بحران‌های وجودی و تاریخی بوده و بر این نکته تأکید دارد که بزرگترین تهدید برای امت، نه شکست نظامی در مرزهای جغرافیایی، بلکه از دست دادن حاملان اصلی معرفت دینی در مرزهای معرفتی آن است. این تحلیل زمینه‌ای، تفسیر روایی را از یک پذیرش ساده‌انگارانه خارج کرده و آن را به‌عنوان یک واکنش عمیق و معنادار به شرایط فکری و اجتماعی زمان خود معرفی می‌کند.

۳. تفکیک میان تفسیر (ظاهر) و تأویل (باطن)

خوانش زوال معرفتی جایگاهی محوری و بی‌بدیل در سنت روایی اهل بیت علیهم السلام دارد؛ با این وضع آیا تمامی مفسران شیعه این دیدگاه را به‌عنوان تنها تفسیر آیه پذیرفته‌اند؟ در واقع، برخی از مفسران بزرگ شیعه، مانند علامه طباطبایی و آیت‌الله سبحانی، ضمن رد قاطعانه تفسیر غلبه سیاسی به دلیل چالش سیاق مکی، معنای ظاهری آیه را بر هلاکت امت‌های پیشین یا تهدید مشرکان به شکستی قریب‌الوقوع (مانند جنگ بدر) حمل کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۷۸/۱۱؛ سبحانی، ۱۳۹۵: ۱۶۵/۱۵). این تفاوت ظاهری را می‌توان از طریق تفکیک روش‌شناختی میان دو سطح از معنا در فکر شیعی درک کرد:

الف) سطح تفسیر (معنای ظاهری و تاریخی): مفسرانی چون علامه طباطبائی، در چارچوب روش تفسیری خود (تفسیر قرآن به قرآن و توجه به سیاق)، به دنبال کشف معنای اولیه و بدوی هستند که مشرکان مکه در لحظه نزول آیه از آن دریافت می‌کردند. از این منظر، تهدید به هلاکت و نابودی (مانند سرنوشت اقوام گذشته) یا تهدید به شکست نزدیک (مانند جنگ بدر)، یک معنای کاملاً منسجم با سیاق اندازی و تهدیدآمیز آیه است. نقطه اشتراک بنیادین تمام این مفسران با سنت روایی، ردّ قطعی تفسیر مبتنی بر فتوحات متأخر است.

ب) سطح تأویل (بطن و معنای جهان‌شمول): روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این سطح، نقشی فراتر از یک تفسیر لغوی ساده ایفا می‌کنند. آنها با ارائه معنای «فقد العلماء» (قمی، ۱۳۶۳: ۳۶۷/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۳)، در حال رونمایی از یک بطن برای آیه و استخراج یک سنت الهی جهان‌شمول از دل یک رخداد تاریخی هستند. این روایات، مدلول تهدیدآمیز آیه برای کفار را نفی نمی‌کنند، بلکه لایه‌ای عمیق‌تر و یک انذار درونی برای خود جامعه اسلامی به آن می‌افزایند و رسالت آیه را از یک واقعه تاریخی به یک قانون اجتماعی-معرفتی فرازمانی ارتقاء می‌دهند.

رویکرد مفسرانی چون علامه طباطبائی، به معنای نادیده گرفتن روایات نیست، بلکه خود نشان‌دهنده تفکیک روش‌مند میان تفسیر (معنای متناسب با سیاق نزول) و تأویل (معنای عمیق‌تر که توسط معصوم تبیین می‌شود) است. در واقع، اگرچه بر سر مصداق تفسیر ظاهری آیه در میان مفسران شیعه اتفاق نظر کاملی وجود ندارد، اما سنت روایی، به‌عنوان یک عاملیت تأویلی قدرتمند، گفتمان زوال معرفتی را به‌عنوان خوانش بطنی و تأویلی مسلط در تفکر شیعی تأسیس و تثبیت کرده است؛ خوانشی که رسالت آیه را از یک تهدید تاریخی به یک بحران معرفتی همیشگی تعمیم می‌دهد.

۴. احیای ظرفیت‌های لغوی «أطراف» و پیوند آن با «کرائم»

عاملیت سنت ماثور در تأسیس گفتمان زوال معرفتی صرفاً به ارائه یک تفسیر بدیل محدود نمی‌شود. ساز و کار این تحوّل، یک فرآیند تأویلی دقیق است که بر احیای ظرفیت‌های مکنون واژگانی در متن قرآنی استوار است. در این دیدگاه، حدیث نه مدلولی بیگانه را بر نصّ تحمیل می‌کند، بلکه با فعال‌سازی یکی از دلالت‌های اصیل اما کمتر رایج واژگان، افق جدیدی برای فهم آیه می‌گشاید. کانون این فرآیند، واژه کلیدی «أطراف» است. در حالی که قرائت سرزمینی-جغرافیایی این واژه را به معنای رایج و متعارف آن، یعنی جوانب و کرانه‌ها (نواحی)، فرو می‌کاهد (طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۶/۱۳)، سنت روایی، با بصیرت به سراغ دلالت‌های عمیق‌تر و ریشه‌دار این واژه در لغت کلاسیک عربی می‌رود.

الف) دلالت‌های شرافتمندانه «طرف» در متون لغوی: بررسی جامع کتاب‌های اصلی لغت نشان می‌دهد که واژه طرف (جمع: أطراف)، علاوه بر مدلول مکانی، حامل بار معنایی شرافت، کرامت و

برجستگی نیز بوده است. در فرهنگ‌های معتبر، طَرْف به معنای «الرجل الکریم» (مرد بزرگوار)، «الکریم من الناس و الخیل» (بخش ارزشمند و اصیل انسان‌ها و اسب‌ها) و به‌طور کلی اشراف و بزرگان به کار رفته است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۳۳/۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۶۳/۷). این دلالت اصیل، یک شاهد لغوی مستقیم برای پیوند اطراف با نخبگان فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که تفسیر روایی، یک تعمیم صرفاً ذوقی و بی‌بنیاد نیست. این ظرفیت معنایی در آثار تفسیری که به جنبه‌های لغوی قرآن توجه داشته‌اند، به روشنی تأیید شده است. برای نمونه، نحاس (۱۴۲۱: ۲۲۶/۲) در إعراب القرآن، پس از ذکر تفاسیر مختلف، به صراحت طرف را به معنای «الکریم من کل شیء» (بخش ارزشمند هر چیز) دانسته و برای اثبات آن، علاوه بر استناد به شعر آعشی (از شعرای برجسته عصر جاهلی)، به روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز استشهد می‌کند که فرمودند از هر علمی طرف آن، یعنی بخش ارزشمند و برگزیده‌اش را فراگیرید. او سپس با قاطعیت نتیجه می‌گیرد که «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» یعنی کاستن از علمای آن، زیرا «العلماء هم الخيار الکرماء» (علماء، همان برگزیدگان و کریمان هستند). این تحلیل نشان می‌دهد که درک ارتباط اطراف با علما برای یک لغت‌شناس قرن چهارم هجری، امری کاملاً پذیرفته شده و مبتنی بر شواهد متقن بوده است.

ب) دلالت‌های تأویلی و بطنی: این ارتباط معنایی میان طرف و شرافت به قدری قوی است که شریف رضی (۱۴۰۶: ۱۷۹) در تلخیص البیان فی مجازات القرآن، با ارائه یک نظریه بدیع، پیشنهاد می‌کند که اطراف در آیه، نه جمع طَرْف (جانب)، بلکه جمع «طَرْف» (با کسره طاء) به معنای «الشیء الکریم» (چیز ارزشمند و اصیل) است و نتیجه می‌گیرد که مراد از نقصان زمین، «موت کرامها» (مرگ انسان‌های ارزشمند آن) است. هرچند این یک احتمال لغوی است، اما عمق پیوند میان این ریشه لغوی و مفهوم کرامت و بزرگی را که مفسرانی چون ابن عطیه (۱۴۲۲: ۳۱۹/۳) و آلوسی (۱۴۱۵: ۱۶۳/۷) به آن اشاره کرده‌اند، به خوبی نشان می‌دهد.

در چنین بستری، نقش روایات تفسیری، برجسته‌سازی و تثبیت همین دلالت عمیق و شرافتمندانه است. هنگامی که روایات، نقصان از اطراف را به فقدان علما پیوند می‌زنند (قمی، ۱۳۶۳: ۳۶۷/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۳)، در واقع در حال رمزگشایی از متن بر اساس غنی‌ترین ظرفیت‌های زبان‌شناختی هستند. آنها به مخاطب نشان می‌دهند که اطراف در این آیه نه مرزهای خاکی، بلکه نخبگان و اشراف معنوی جامعه‌اند؛ همان کرائم و خیار که قوام و هویت یک سرزمین به وجودشان وابسته است. بنابراین، روایات در اینجا یک معنایی بی‌ارتباط را بر متن تحمیل نمی‌کنند، بلکه با انتخاب هوشمندانه یکی از وجوه معنایی کلمه، افق تفسیری آیه را از یک تحلیل سطحی و مکانی به یک تحلیل عمقی و اجتماعی - معرفتی ارتقا می‌دهند. این ساز و کار نشان می‌دهد که تعامل میان قرآن و حدیث، یک تعامل پویا و دو سویه است که در آن، حدیث به‌عنوان کلیدواژه‌ای برای گشودن گنجینه‌های معنایی نهفته در متن قرآنی عمل می‌کند.

۵. تحوّل حکمی معنا از واقعه مکی به سنت جهان شمول

یکی از کارکردهای حیاتی تفسیر، گذار از یک رخداد تاریخی محدود به یک سنت الهی جهان شمول و فرازمانی است. در حالی که قرائت مبتنی بر غلبه سرزمینی، مدلول آیه را به یک دوره تاریخی خاص محدود می‌کند. دو دیدگاه رقیب تلاش می‌کنند تا با عبور از این محدودیت، رسالت آیه را به یک قانون دائمی تعمیم دهند: دیدگاه کلامی-تاریخی که توسط مفسرانی چون علامه طباطبایی (۱۳۹۰: ۳۷۸/۱۱) دنبال شده و «نقصان ارض» را به سنت اِهلاک امت‌های پیشین تفسیر می‌کند تا کفار مکه آثار آن را ببینند و عبرت بگیرند، این آیه را به یک سنت الهی در مواجهه با تمام اقوام مُکذّب تبدیل می‌کند. دیدگاه تأویلی-روایی که در خوانش روایی اهل بیت علیهم‌السلام تبلور یافته، «نقصان ارض» را به سنت مستمر فقدان علما پیوند می‌زند (قمی، ۱۳۶۳: ۳۶۷/۱). هر دو دیدگاه، پیام آیه را جهان شمول می‌کنند، اما خوانش روایی یک جابجایی تأویلی منحصر به فرد در مخاطب و کانون خطر ایجاد می‌کند.

اشکال محوری که در نگاه اول به خوانش روایی وارد می‌شود، عدم تطابق ظاهری آن با سیاق آیه است. عبارت «أَوْ لَمْ يَرَوْا» (آیا آنها نمی‌بینند) به وضوح کفار را به عنوان غیر (دیگری) مورد خطاب قرار می‌دهد تا از یک پدیده بیرونی عبرت بگیرند. چگونه می‌توان این خطاب به غیر را یک بحران داخلی برای جامعه اسلامی دانست؟ پاسخ در کارکرد دو وجهی و لایه‌مند روایات نهفته است: سطح اول (خطاب به غیر/کفار): مرگ علما نیز مانند هلاکت امت‌ها، یک آیت و نشانه بیرونی برای کفار است تا قدرت الهی و سنت اِهلاک نخبگان را ببینند و متنبه شوند. اشراف و بزرگان قریش می‌دیدند که مرجعیت‌های فکری یک جامعه چگونه ناقص می‌شوند و این زوال تدریجی مرجعیت، تهدیدی مستقیم برای نظام معرفتی و قوام تمدنی آنان بود. این همان پاسخ نهایی به چالش معرفتی داور دوم است. سطح دوم (خطاب به خود/مؤمنین): روایات تفسیری یک سطح دوم تأویلی را فعال می‌کنند. در این سطح، همان پدیده (مرگ عالم) برای جامعه اسلامی صرفاً یک آیت عبرت‌آموز نیست، بلکه یک بحران وجودی و یک انذار درونی است. حدیث نبوی که ثعلبی نقل می‌کند، با بیان اینکه خداوند علم را با قبض روح علما برمی‌چیند، مستقیماً جامعه مسلمین را مخاطب قرار می‌دهد. این پیام در سخنان صحابه به اوج خود می‌رسد. ابن مسعود «موت العالم» را «تَلَمَّهُ فِی الْإِسْلَام» (شکاف و رخنه در اسلام) می‌خواند (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳۰۱/۵؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۲۱۵/۵) و سعید بن جبیر هلاکت مردم را مساوی با هلاکت علمایشان می‌داند (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳۰۱/۵). در این گفت‌وگو، روایی، هلاکت دیگر یک رویداد نظامی بیرونی نیست، بلکه یک فرآیند تدریجی و درونی است که با مرگ هر عالم، پیکره خود جامعه اسلامی را تهدید می‌کند. بنابراین، خوانش روایی با حفظ کارکرد اولیه آیه برای غیر، افق معنایی آن را به سمت یک بحران حیاتی برای خودی، تعمیق و تعمیم می‌بخشد و تحوّل حکمی معنا را به کمال می‌رساند.

پیامدهای الهیاتی و جامعه‌شناختی قرائت معرفتی از «نقصان ارض»

گذار از خوانش سرزمینی به خوانش معرفتی، صرفاً یک جابجایی تفسیری نیست، بلکه یک تغییر گفتمان است که پیامدهای الهیاتی و جامعه‌شناختی عمیقی به همراه دارد. پذیرش این نکته که تهدید اصلی برای یک جامعه، فقدان علما است، به بازنگری بنیادین در مفاهیمی همچون حیات و ممات تمدنی، ارکان قوام جامعه و سنت‌های الهی در باب رفاه و زوال منجر می‌شود. خوانش روایی، با محور قرار دادن معرفت، به بازتعریف این مفاهیم کلیدی منجر می‌شود و درک جدیدی از علل بقا و فروپاشی جوامع در منطق قرآن و حدیث ارائه می‌دهد.

۱. بازتعریف حیات و ممات یک تمدن در الهیات قرآنی - روایی

خوانش روایی از «نقصان ارض»، فراتر از یک گزاره تفسیری، به یک بازتعریف بنیادین در الهیات حیات و ممات تمدنی منجر می‌شود. این گفتمان، شاخص‌های بقا و زوال یک جامعه را از عرصه قدرت سیاسی - نظامی به ساحت پویایی معرفتی و سلامت معنوی منتقل می‌کند. بر اساس این دیدگاه، حیات حقیقی یک ارض (جامعه/تمدن) نه با وسعت جغرافیایی و شوکت نظامی آن، که با حضور و محوریت نخبگان ربانی و علمای حقیقی آن سنجیده می‌شود. متقابلاً، سقوط و نقصان آن نیز نه با شکست در میدان نبرد، بلکه با فقدان علما و تهی شدن از مرجعیت علمی و معنوی رقم می‌خورد. این نظریه، یک جابجایی گفتمانی از قوام مَلْکُی به قوام مَلْکُوتی است. این جهان‌بینی در روایات متعددی که مرگ عالم را فاجعه‌ای کیهانی و وجودی تصویر می‌کنند، تبلور یافته است. تعبیر تکان‌دهنده «موت العالم ثلثه فی الإسلام لا یسدها شیء ما اختلف اللیل و النهار» که از ابن مسعود نقل شده و در منابع تفسیری فریقین بازتاب یافته است (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۸۴/۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۱/۶)، مرگ یک عالم را نه فقدان یک فرد، بلکه ایجاد شکافی ترمیم‌ناپذیر در پیکره خود اسلام می‌داند. در روایتی دیگر، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فقیهان را به دست‌های پیکر جامعه تشبیه می‌کنند که «إذا قطعت کف لم تعد؛ چون دستی قطع شود، باز نمی‌گردد» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۸۳/۵). این نگاه، حیات اسلام را با حیات معرفتی آن پیوند می‌زند. در همین راستا، روایتی از امام کاظم علیه السلام که در تفسیر اثنی عشری به آن اشاره شده، مؤمنان فقیه را دژهای استوار اسلام تشبیه می‌کند که با مرگشان، این دژها فرومی‌ریزند (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۳۹۶/۸). در این چارچوب، عالم صرفاً یک شهروند نخبه نیست، بلکه سنگ بنای وجودی و عامل قوام‌بخش جامعه است.

این بازتعریف، به طور مستقیم، ارزش‌گذاری رایج مبتنی بر قدرت مادی را به چالش می‌کشد. در حالی که آیه ۴۴ سوره انبیاء با عبارت «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» به رفاه و طول عمر مادی کافران اشاره می‌کند. خوانش روایی بلافاصله این تَمَتُّع را در برابر نقصان معرفتی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که از منظر الهی، یک جامعه برخوردار از نعمت‌های مادی، اگر از

حضور علما تهی باشد، در حال حرکت به سوی زوال و نقصان حقیقی است. این تقابل، به زیبایی در شعر احمد بن غزال که در تفسیر ابن کثیر نقل شده، به تصویر کشیده شده است: «الأرض تحیا إذا ما عاش عالمها/ متى یمت عالم منها یمت طرف؛ زمین با حیات عالمش زنده است و هرگاه عالمی از آن بمیرد، بخشی شریف از آن مرده است» (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۰۶/۴). این بیت، حیات و مرگ ارض را مستقیماً به حیات و مرگ عالم پیوند می‌زند و نشان می‌دهد که در این الهیات، پویایی معرفتی، شرط لازم برای حیات تمدنی است و فقدان آن، مترادف با مرگ تدریجی جامعه است، حتی اگر ظواهر قدرت سیاسی و رفاه مادی همچنان پابرجا باشد.

۲. عالم ربانی به مثابه رکن قوام بخش جامعه

خوانش روایی از «نقصان ارض» صرفاً یک جایگزینی مصداق نیست؛ بلکه به تأسیس یک گفتمان کاملاً متفاوت درباره ساختار قدرت و ارکان جامعه می‌انجامد. این تحول مفهومی، زمانی آشکارتر می‌شود که به واژگان به کار رفته در روایات و متون تفسیری مرتبط با آن دقت کنیم. در این گفتمان، یک سلسله مراتب از ارکان معرفتی جامعه تصویر می‌شود که در قله آن، امام معصوم قرار دارد. اطلاق «الطرف الأكبر فی العلم» به امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز شهادت ایشان، نمونه‌ای از جایگاه بی‌بدیل امام به عنوان مصداق اتم و رکن اعظم این رکنیت است (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۳). به نقل از ابن شهر آشوب، در اینجا طرف نه به معنای جانب، بلکه به معنای بخش اصلی و شریف‌ترین آن است و این تعبیر، امام را نه صرفاً یک عالم، که خود اصل و اساس علم اسلام معرفی می‌کند که با فقدانش، کل پیکره معرفت اسلامی دچار نقصان می‌شود. این مفهوم سپس به صورت سلسله‌مراتبی، به سایر علمای ربانی تسری می‌یابد. آنان نیز به مثابه ارکان ثانویه و حافظان میراث نبوی و ولوی، قوام بخش جامعه محسوب می‌شوند. تعبیر قدرتمند «تَلَمَّه فی الإسلام» که در روایتی از ابن مسعود درباره مرگ یک عالم آمده (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳۰۱/۵؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۲۱۵/۵)، این فاجعه را به بهترین شکل بیان می‌کند. تَلَمَّه یا شکاف در دیوار یک دژ، استعاره‌ای است که نشان می‌دهد با مرگ هر عالم راستین، بخشی از حصار دفاعی جامعه فرومی‌ریزد و امت در برابر تهاجمات فکری و معنوی آسیب‌پذیرتر می‌شود. این نگاه، کاملاً در تقابل با گفتمان قدرت سیاسی است که آسیب‌پذیری جامعه را در ضعف نظامی و از دست دادن مرزهای جغرافیایی جستجو می‌کند. در گفتمان روایی، مرزهای حقیقی جامعه، مرزهای معرفتی آن هستند و حافظان این مرزها، علما و فقهایند.

جامعه‌ای که حیات خود را به حضور علما وابسته می‌داند، ناگزیر به سمت تولید، تکریم و حفظ نهاد علم حرکت می‌کند. در این گفتمان، ارزش یک جامعه به تعداد دانشمندان و پویایی مراکز علمی آن است، نه به وسعت سرزمین یا قدرت ارتش. شعر منقول از احمد بن غزال که حیات زمین را به حیات عالم و مرگ آن را به مرگ عالم تشبیه می‌کند (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۰۶/۴)، دقیقاً همین پیوند

طبیعی میان معرفت و حیات اجتماعی را به تصویر می کشد. بنابراین، خوانش روایی آیه «نقصان ارض»، با بازتعریف ارکان جامعه و برجسته سازی نقش حیاتی نخبگان معرفتی، یک نظریه جامعه شناسختی ارائه می دهد که در آن، بزرگترین بحران برای یک تمدن، نه بحران اقتصادی یا نظامی، بلکه خلأ معرفتی و فقدان مرجعیت علمی است.

۳. قرائت سنت استدراج در ساختار آیه ۴۴ سوره انبیا

سیاق آیه ۴۴ سوره انبیا با قرار دادن دو گزاره محوری در کنار هم، یکی از دقیق ترین سازوکارهای زوال تمدن ها، یعنی سنت الهی استدراج، را به تصویر می کشد. این آیه، یک رابطه علی و معلولی را ترسیم می کند: از یک سو، عامل زمینه ساز زوال یعنی «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» قرار دارد و از سوی دیگر، پیامد و نتیجه آن یعنی «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا». حرف فا در ابتدای گزاره دوم، این رابطه ترتیبی و سببی را به خوبی نشان می دهد.

گام اول: رفاه غفلت آور (تَمَتَّعَ): بر اساس این ساختار، گام اول در مسیر زوال، رفاه غفلت آور است. مفسران به درستی اشاره کرده اند که طول عمر و بهره مندی از نعمات دنیوی در این آیه، نه نشانه رضایت الهی، بلکه بستری برای غرور و طغیان است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۴۷/۲۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۹۱/۱۴). این همان مهلت دادنی است که در سنت استدراج، زمینه را برای عذاب نهایی فراهم می آورد. این الگو، یکی از سُنن الهی پُرسامد در قرآن است. برای مثال، آیه ۴۴ سوره انعام به شکلی دقیق تر این فرایند را تبیین می کند: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً». در این آیه نیز، گشایش ابواب نعمت (که معادل تَمَتَّع در سوره انبیاء است) نه نشانه رحمت، بلکه مقدمه ای برای اخذ بَغْتَه (عذاب ناگهانی) قرار داده شده است. این مفهوم در آیات دیگری نظیر آیه ۱۸۲ سوره اعراف (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) نیز مورد تأکید قرار گرفته و نشان می دهد که تحلیل آیه «نقصان ارض» در این چارچوب، کاملاً با منطق درونی قرآن در تبیین سنت های الهی سازگار است.

گام دوم: فقدان معرفتی (نقصان): تحقق نقصان نتیجه آن غفلت است. خوانش روایی در اینجا مصداق این نقصان را به شکل تکان دهنده ای فقدان علما مشخص می کند. بنابراین، رفاه مادی افسارگسیخته به تدریج جامعه را از حساسیت نسبت به ارزش های معنوی تهی می کند و این امر، به عنوان مجازات الهی، به از دست رفتن سرمایه های حقیقی آن، یعنی نخبگان علمی و معنوی، می انجامد. قشیری (۲۰۰۰: ۵۰۳/۲-۵۰۴) در لطائف الإشارات این فرایند را به زیبایی توصیف می کند: «طول الإمتاع إذا لم يكن مقروناً بالتوفيق... كان مكرراً واستدراجاً وزیاده فی العقوبه؛ بهره مندی طولانی اگر با توفیق همراه نباشد... مکر و استدراج و زمینه ساز عقوبتی سخت تر است».

از این منظر، خوانش روایی نشان می‌دهد که بزرگترین خطر برای یک جامعه، نه لزوماً فقر یا شکست نظامی، بلکه رفاه غفلت‌آور است؛ چرا که این رفاه، مقدمه و علت‌العلل بحران واقعی، یعنی از دست دادن مرجعیت علمی، است. بنابراین، آیه نه یک تعارض، بلکه توصیفی دقیق از ساز و کار مرحله‌ای و علیّ زوال تمدن‌هاست؛ تمدن‌هایی که با سرگرم شدن به ظواهر مادی، زمینه حذف تدریجی ارکان معرفتی خود را فراهم می‌آورند و زمانی به خود می‌آیند که ثلّمه (شکاف) ایجاد شده، دیگر قابل ترمیم نیست.

نتیجه

این پژوهش نقش محوری سنت مأثور و در کانون آن سیره تأویلی اهل بیت (علیهم‌السلام) را در گذار گفتمانی فهم آیه «نقصان ارض» تبیین کرد. تحلیل تطبیقی نشان داد در حالی که قرائت غلبه سرزمینی با تحدی سیاق مکی مواجه است، خوانش زوال معرفتی (فقدان علما) بر یک اجماع روایی قدرتمند در میان فریقین استوار است. دستاورد اصلی تحقیق، آشکار ساختن ساز و کار هرمنوتیکی این تحوّل بنیادین بود. روایات، به‌مثابه یک عامل تأویلی آگاه، با بازفعال‌سازی ظرفیت معنایی واژه اُطراف (به‌معنای اشراف و کرائم) در زبان عربی کلاسیک، پیام آیه را از یک واقعه تاریخی - نظامی به یک سنت الهی جهان‌شمول و فرازمانی ارتقا دادند. این گذار مفهومی، پیامدهای الهیاتی و جامعه‌شناختی عمیقی در پی دارد: اول اینکه شاخص‌های بقا و زوال یک جامعه را بر محور پویایی معرفتی و قوام ملکوتی قرار می‌دهد، نه قدرت نظامی و وسعت جغرافیایی. در این الگو، عالم رکن قوام‌بخش جامعه، و فقدان او ثلّمه‌ای (شکافی) ترمیم‌ناپذیر در پیکره امت است؛ دوم اینکه این دیدگاه به تبیین دقیق سنت الهی استدراج می‌پردازد و رابطه علیّ و معلولی میان تَمَتُّع (رفاه غفلت‌آور) و نقصان (فقدان مرجعیت علمی) را مشخص می‌کند. در نهایت، این پژوهش فرضیه خود را اثبات کرد که حدیث، در مقام یک عاملیت هرمنوتیکی، نقشی بنیادین در تعمیق، تعمیم و تکامل معنایی رسالت قرآن ایفا می‌کند. و اینکه حدیث نه یک افزودنی بیگانه، بلکه کلیدواژه گشودن بطن و لایه‌های عمیق نصّ است.

منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابوالسعود، محمد بن محمد (۱۹۸۳)، تفسیر ابی السعود، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه البعثه، قسم الدراسات الإسلامیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲)، الكشف و البیان، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۵ش)، منیه الطالبین فی تفسیر القرآن المبین، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد الحسینی (۱۳۶۳ش)، تفسیر اثنی عشری، تهران، انتشارات میقات.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۶)، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، بیروت، دار الأضواء.
- شعراوی، محمد متولی (۱۹۹۱)، تفسیر الشعراوی، بیروت، اخبار الیوم، اداره کتب و المکتبات.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸)، التفسیر الکبیر، إربد، دارالکتاب الثقافی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
- عبدالرزاق، عبدالرزاق بن همام (۱۴۱۱)، تفسیر القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- فولادوند، محمد مهدی (۱۴۱۸)، ترجمه قرآن، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.

- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰)، لطائف الاشارات، قاهره، الهيئته المصريه العامه للكتاب.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳ش)، ترجمه قرآن، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ش)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، امیر کبیر.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث.
- نحاس، احمد بن محمد (۱۴۲۱)، اعراب القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.